



قمار بزرگ ترامپ

چگونه تعرفه‌های تجاری، جهان را به سوی آشوب اقتصادی هدایت می‌کند؟

او بدون توجه به درهم‌تنیدگی اقتصاد جهانی مدرن، دیدگاهی به‌شدت مبتنی بر نظریه بازی‌های جمع‌صفر (zero-sum game theory) دارد که در آن سود یک کشور به‌منزله زیان کشور دیگر تلقی می‌شود. این سیاست تغییری آشکار نسبت به دهه‌ها استراتژی تجاری ایالات متحده به‌شمار می‌رود و بی‌شک متحدان کلیدی اقتصادی را وادار به اقدامات تلافی‌جویانه خواهد کرد.

همه‌گیری‌ها و تحولات فناورانه نیازمند کنش جمعی هستند، این رویکرد یک‌جانبه ایالات متحده، خطر انزوای متحدان و تضعیف همکاری‌های بین‌المللی را در پی دارد. کشورهایی که به‌طور سنتی ایالات متحده را به‌عنوان یک رهبر جهانی می‌نگریستند، ممکن است به‌سوی هم‌پیمانی‌های جایگزین روی آورند و این می‌تواند توازن قدرت جهانی را به‌گونه‌ای جابه‌جا کند که پیامدهای ماندگاری داشته باشد.

افزون بر این، تعرفه‌ها نظام تجارت بین‌المللی مبتنی بر قواعد (rules-based) را که از زمان جنگ جهانی دوم ضامن ثبات اقتصادی جهانی بوده دچار فرسایش می‌سازد. با کنار گذاشتن مذاکرات چندجانبه و ترجیح اقدام‌های یک‌جانبه، ایالات متحده الگویی را بنا می‌نهد که شاید سایر کشورها نیز از آن پیروی کنند و این امر به فروپاشی بیشتر نظم تجاری جهانی خواهد انجامید. منطق اقتصادی پشت این تعرفه‌ها به‌شدت معیوب است. عدم توازن‌های تجاری صرفاً حاصل رفتارهای ناعادلانه دیگر کشورها نیست، بلکه در نتیجه تعامل پیچیده‌ای از عوامل مانند ارزش‌گذاری ارزها، الگوهای مصرف داخلی و مزیت‌های نسبی گوناگون شکل می‌گیرد. تعرفه‌های یکپارچه این مسائل زیربنایی را مورد توجه قرار نمی‌دهد و در عوض، احتمال ایجاد چالش‌های جدید را افزایش می‌دهد. اگرچه ممکن است برخی صنایع در کوتاه‌مدت از این سیاست منتفع شوند، پیامدهای بلندمدت آن احتمالاً از منافع مقطعی پیشی خواهد گرفت. صادرکنندگان آمریکایی که با تعرفه‌های تلافی‌جویانه مواجه خواهند شد، در بازارهای جهانی با دشواری رقابت خواهند کرد، که این می‌تواند به از دست‌دادن مشاغل در بخش‌های وابسته به صادرات بینجامد و منافع حاصل از حفاظت از برخی صنایع را خنثی کند.

منبع: CounterPunch

هزینه‌های ورودی بالاتری مواجه‌اند، ممکن است ناگزیر به کاهش فعالیت یا تعدیل نیروی کار شوند و این امر به از دست‌دادن شغل‌ها می‌انجامد؛ به‌ویژه در صنایعی که به زنجیره‌های تأمین جهانی پیچیده وابسته‌اند. به‌طرز طنزآمیزی، همان کارگران آمریکایی که این تعرفه‌ها ادعای حمایت از آن‌ها را دارد، ممکن است بیشترین آسیب را متحمل شوند. بخش کشاورزی نیز در معرض لطمه قرار دارد. تعرفه‌های تلافی‌جویانه از سوی واردکنندگان عمده محصولات کشاورزی ایالات متحده (مانند سویا و ذرت) می‌تواند کشاورزانی را که همین حالا نیز با حاشیه‌سودی ناچیز فعالیت می‌کنند، به‌شدت متضرر و نابرابری‌های اقتصادی در جوامع روستایی را تشدید کند.

سابقه تاریخی مشابه

در طول تاریخ، سیاست‌های تجاری حمایت‌گرایانه غالباً پیامدهای ناخواسته‌ای به همراه داشته و به نظر نمی‌رسد این مورد استثنا باشد. قانون تعرفه اسموت-هاولی (Smoot-Hawley) در سال ۱۹۳۰، که در دوران رکود بزرگ تصویب شد، موجی از تعرفه‌های تلافی‌جویانه از سوی شرکای تجاری را به‌دنبال داشت و به انقباض شدید تجارت جهانی و تشدید بحران اقتصادی انجامید. اگرچه بستر اقتصادی امروز متفاوت است، اما خطرات همچنان مشابه‌اند. جنگ‌های تجاری برنده‌ای ندارند و در اقتصاد به‌هم‌پیوسته جهانی امروز، پیامدهای آن به‌ندرت محدود به کشور آغازگر باقی می‌ماند.

عواقب ژئوپلیتیکی

فراتر از پیامدهای اقتصادی، عواقب ژئوپلیتیکی این سیاست نیز به همان اندازه نگران‌کننده است. در زمانی که چالش‌های جهانی همچون تغییرات اقلیمی،

چند دهه با دشواری بنا شده است. همچنین برزیل، که از صادرکنندگان عمده مواد خام است، نسبت به آثار بی‌ثبات‌کننده این سیاست بر بازارهای جهانی کالا هشدار داده و اعلام آمادگی کرده که اقدامات متقابل را بررسی کند. این واکنش نشان می‌دهد که تعرفه‌های جدید، به‌جای بازتنظیم روابط تجاری آمریکا، ممکن است جهان را وارد چرخه‌ای فزاینده از جنگ‌های تجاری کند.

بازار داخلی آمریکا

برای مصرف‌کنندگان آمریکایی، پیامدهای این تعرفه‌ها کاملاً ملموس خواهد بود. با توجه به اینکه ایالات متحده سالانه حدود ۳٫۳ تریلیون دلار کالا وارد می‌کند، تعرفه‌های جدید تقریباً تمام بخش‌ها از لوازم الکترونیکی و پوشاک گرفته تا خودرو و مواد غذایی را تحت تأثیر قرار خواهد داد. از طرفی افزایش هزینه واردات ناگزیر به مصرف‌کنندگان منتقل خواهد شد. این امر به افزایش کلی قیمت‌ها منجر می‌شود، قدرت خرید را کاهش می‌دهد و به‌ویژه به خانواده‌های کم‌درآمد و متوسط آسیب خواهد زد. برای نمونه صنعت خودروسازی را در نظر بگیرید. این صنعت احتمالاً با افزایش چشمگیر قیمت در ایالات متحده مواجه خواهد شد، چرا که ترامپ تعرفه‌هایی ۲۵ درصدی بر خودروها و قطعات وارداتی وضع کرده است. قیمت خودروهای نو، بسته به مدل، ممکن است بین ۱۵ تا ۱۵ هزار دلار افزایش یابد. حتی اگر خودروها در داخل کشور مونتاژ شوند، بخش عمده‌ای از فروش وسایل نقلیه در آمریکا به قطعات وارداتی وابسته است. خودروسازان این هزینه‌های افزوده را به مشتریان منتقل خواهند کرد، که به افزایش قیمت کلی در بازار خودرو منجر خواهد شد.

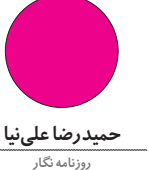
زنجیره تأمین کالا

اثرات زنجیره‌ای فراتر از کالاهای مصرفی گسترش خواهد یافت. تولیدکنندگان و خرده‌فروشان که با

منطق اعلام‌شده برای سیاست تعرفه‌ای ترامپ این است که اگر کشوری ۱۰ درصد تعرفه بر کالاهای آمریکایی وضع کند، ایالات متحده نیز باید به همان میزان پاسخ دهد، اما این رویکرد، برداشت نادرستی از سازوکارهای تجارت بین‌المللی را منعکس می‌کند. تولیدکنندگان آمریکایی به‌شدت به قطعات وارداتی برای مونتاژ محصولات نهایی وابسته‌اند. با افزایش هزینه این ورودی‌ها از طریق تعرفه‌ها، توان رقابتی کالاهای ساخت آمریکا در بازارهای جهانی به‌طور قابل‌توجهی تضعیف خواهد شد. افزون بر این، بخش قابل‌توجهی از نیروی کار آمریکایی در صنایعی مشغول به کارند که به صادرات وابسته‌اند- از کشاورزی گرفته تا صنعت خودروسازی- که در بستر بازارهای باز رشد یافته‌اند.

واکنش تلافی‌جویانه

عکس‌العمل جهانی به این اعلامیه عمدتاً انتقادی بود. متحدان کلیدی ایالات متحده، از جمله اعضای اتحادیه اروپا، پیشاپیش قصد خود را برای واکنش تلافی‌جویانه اعلام کرده‌اند (که اکنون خبر از کوتاه‌آمدن ترامپ در مقابل اروپا به گوش می‌رسد). اتحادیه اروپا، که در طول تاریخ یکی از شرکای تجاری مهم آمریکا بوده، تلویحاً به وضع تعرفه‌های متقابل بر صادرات شاخص ایالات متحده مانند محصولات کشاورزی، کالاهای لوکس و خودروها اشاره کرده است. چنین اقداماتی می‌تواند صناعی را که به‌شدت به بازارهای خارجی وابسته‌اند، فلج کند. به‌طور مشابه، چین که غالباً هدف انتقادات تجاری آمریکاست، به‌سرعت مجموعه‌ای از تعرفه‌های تنبیهی بر بخش‌های کلیدی اقتصاد آمریکا نظیر فناوری، کشاورزی و هوافضا اعمال می‌کند. استرالیا، متحد نزدیک ایالات متحده در زمینه تجارت و امنیت، وضع تعرفه‌های آمریکا را محکوم و استدلال کرده که این حرکت پایه‌های نظام تجارت جهانی را تضعیف می‌کند؛ نظمی که در طول



حمیدرضا علی‌نیا
روزنامه نگار

“

سیاست‌های تجاری ترامپ، با تمرکز بر تعرفه‌های تلافی‌جویانه، اقتصاد جهانی را در معرض بی‌ثباتی و جنگ‌های تجاری جدید قرار می‌دهد

تحلیل
ANALYSIS

اروپا میان واشینگتن و پکن

در حالی که جهان با تداوم نااطمینانی‌های ژئوپلیتیکی، بازتنظیم زنجیره‌های تأمین و رشد سیاست‌های حمایت‌گرایانه روبه‌رو است، چین تلاش می‌کند با بهره‌گیری از فرصت‌های ناشی از افول نسبی رهبری اقتصادی آمریکا، جایگاه خود را به‌عنوان شریکی مطمئن و بازیگری مسئول در اقتصاد جهانی بازتعریف کند.

نشست سالانه «فوروم توسعه چین» که در مارس ۲۰۲۵ در پکن برگزار شد، صحنه‌ای نمادین برای این تلاش بود؛ جایی که بیش از ۸۰ مدیر ارشد از شرکت‌های چندملیتی غربی از جمله اپل، بی‌ام‌و، زیمنس و مرسدس حضور یافتند و در فضایی مملو از نشانه‌های دیپلماسی نرم چینی، پای سخنان نخست‌وزیر لی چیانگ‌نشستند. لی، در سخنان خود از رشد اقتصادی چین، گشایش بازارها و همکاری جهانی دفاع کرد، اما به مشکلات ساختاری اقتصاد کشورش از جمله رکود بازار مسکن، بیکاری بالا و کاهش مصرف داخلی اشاره‌ای نکرد.

در عوض، با پرهیز هوشمندانه از نام بردن مستقیم از آمریکا، سیاست‌های حمایت‌گرایانه و یک‌جانبه‌گرایی را به چالش کشید. همین لحن غیرمستقیم و نمادگرایی محتاطانه، به‌ویژه در فضای پساترامپ، برای برخی از شرکت‌های غربی حامل پیام روشنی بود و آن اینکه چین می‌خواهد در غیاب یک رهبری باثبات از سوی آمریکا، خود را شریک قابل‌اتکتری نشان دهد.

نکته مهم در فوروم امسال، افزایش وزن اروپا در ترکیب مهمانان و سخنرانان بود. برای نخستین بار قرار است رئیس‌جمهور چین، شی جین‌پینگ، نه تنها با مدیران آمریکایی بلکه با مدیران اروپایی نیز دیدار کند. این تغییر رویکرد تصادفی نیست. بازگشت احتمالی دونالد ترامپ به قدرت و سایه سیاست‌های غیرقابل پیش‌بینی او، به چین فرصتی داده تا جای خود را در فضای راهبردی اروپا باز کند. اسکات کندی، تحلیلگر آمریکایی، با اشاره به همین موضوع می‌گوید: «متغیر تعیین‌کننده برای شرکت‌های بین‌المللی نه چین، بلکه آمریکا است و رفتار ترامپ ممکن است آن‌ها را به سمت چین سوق دهد.»

با این همه، پیوند اقتصادی با چین برای اروپا ساده نیست. روابط نزدیک پکن با مسکو، پرونده‌های باز حقوق بشری در سین‌کیانگ و تبت و نظام یارانه‌ای دولت چین که باعث ایجاد ظرفیت‌های مازاد و اختلال در رقابت می‌شود، همچنان از نگرانی‌های کلیدی اروپاست. اتحادیه اروپا اخیراً تعرفه‌هایی جبرانی علیه خودروهای الکتریکی چینی وضع کرده است. البته این اقدام در میان مدیران خودروسازان آلمانی با بدبینی روبه‌رو شده و نگرانی‌هایی درباره اقدامات تلافی‌جویانه پکن ایجاد کرده است.

در این میان، مدیران صنعتی اروپایی با واقع‌گرایی خاصی به مسئله نگاه می‌کنند. از یک سو می‌دانند که بدون حضور در بازار چین نمی‌توانند سهم جهانی خود را حفظ کنند و از سوی دیگر نگران هزینه‌های سیاسی این حضور هستند. چین نیز به این واقع‌گرایی امیدوار است. اگر پکن می‌خواهد از فضای جهانی بی‌ثباتی به نفع خود بهره‌برد، ناگزیر است به برخی انتظارات پاسخ دهد؛ از شفاف‌سازی قواعد سرمایه‌گذاری گرفته تا اصلاح رقابت‌پذیری بازار و کاهش تنش‌های ژئوپلیتیکی.

در نهایت، آنچه امروز در پکن میان شکوفه‌های بهاری و سخنرانی‌های رسمی جریان دارد، چیزی بیش از یک مناسبت تشریفاتی است. چین در حال آزمون یک مسیر استراتژیک است؛ مسیری که تنها در صورت تغییرات ملموس در درون و تعاملات مسئولانه در بیرون، می‌تواند به جایگزینی پایدار برای خلأ رهبری جهانی آمریکا تبدیل شود.

برگزیت آمریکایی!

تجارت با چین نه آزاد بوده، نه منصفانه؟ روش ترامپ (مثل برگزیت) شاید ایده‌آل نباشد، اما حداقل به این نارضایتی پاسخ می‌دهد. آیا این استراتژی موفق خواهد بود؟ ترامپ اصرار دارد که آمریکا شکوفا خواهد شد. اما ابتدا باید دردهای کوتاه‌مدت را تحمل کرد، دردهایی همچون تورم در آمریکا، کاهش تورم در کشورهایی گیرنده کالاهای ارزان قیمت چینی، و بی‌ثباتی گسترده در سطح جهان.

با این حال، تعرفه‌ها صرفاً ابزار تنبیه نیستند، آن‌ها ابزار چانه‌زنی هم هستند. دعوت‌نامه‌ای برای مذاکره به چین فرستاده شده که چین هنوز آن را جدی نگرفته و جمعه گذشته بلافاصله تعرفه‌های تلافی‌جویانه خود را اعلام کرده است. با این حال، هنوز امکان‌ش هست که اگر همه آرام بگیرند و از واکنش‌های افراطی بپرهیزند، شاید در نهایت موانع تجاری کاهش یابد. در همین حین، نشانه‌هایی از بازگشت تولید صنعتی به داخل آمریکا دیده می‌شود. شرکت «ولوو» اعلام کرده که تولید خودرو در خاک آمریکا را افزایش می‌دهد. شرکت CCB نیز اعلام کرده که تولید کارخانه جدید خود در آمریکا را دو برابر خواهد کرد. حتی این فشار ممکن است نهایتاً چین را وادار کند تا به توسعه بازار مصرف داخلی اش بپردازد؛ تغییری که اقتصاددانان مدت‌هاست خواهانش هستند.

منبع: بلومبرگ

کشورهای دیگر اتحادیه اروپا مرزهایشان را تا سال ۲۰۱۱ بسته نگه داشتند. تا زمانی که بریتانیا تصمیم به خروج از اتحادیه گرفت، نزدیک به ۵.۷ میلیون نفر از طریق «طرح وضعیت اقامت» برای ماندن در بریتانیا درخواست داده بودند. در آمریکا هم داستان مشابهی وجود دارد؛ در سال ۲۰۰۱ این کشور از پیوستن چین به سازمان تجارت جهانی حمایت کرد، با امید به اینکه تجارت آزاد منجر به اصلاحات دموکراتیک شود.

اما آنچه اتفاق افتاد، بازسازی کامل ساختار تجارت جهانی به نفع چین بود (از طریق دستکاری در نرخ ارز، یارانه‌های سنگین دولتی، محدودیت‌های شدید بر جابه‌جایی نیروی کار و دیگر سیاست‌های غیرتعرفه‌ای). اکنون ۲۶ درصد از اقتصاد چین بر تولید صنعتی و ۵۰ درصد بر مصرف داخلی استوار است. در آمریکا این نسبت‌ها به‌طور تأسف‌باری متفاوت‌اند؛ ۱۱ درصد تولید، ۷۰ درصد مصرف. بله، کالاهای ارزان قیمت وارد خانه‌های آمریکایی‌ها شدند، اما در ازای از بین رفتن پایه تولید داخلی و مثل بریتانیا، آمریکا هم مکانیسم‌های دفاعی تعبیه‌شده در سازمان تجارت جهانی را جدی نگرفت.

حالا واکنش از راه رسیده است؛ برگزیت در بریتانیا و تعرفه‌های تجاری ترامپ هر دو نشانه‌ای از این آگاهی جمعی‌اند که دو دهه تجارت آزاد بی‌ضابطه و مرزهای باز، آن‌طور نتیجه ندادند که وعده داده شده بود. اگر تجارت آزاد خوب است، پس چرا

فقط یک فایده برای برگزیت نام ببرید؛ این همان سؤالی است که طرفداران باقی ماندن در اتحادیه اروپا معمولاً از طرفداران برگزیت می‌پرسند. پاسخ‌هایی مثل «هنوز برای قضاوت زود است» هم معمولاً پذیرفته نمی‌شوند. اما به لطف دونالد ترامپ، یک فایده واقعی برای برگزیت دست‌پا شد: اتحادیه اروپا حالا با تعرفه ۲۰ درصدی صادرات به آمریکا مواجه است، در حالی که بریتانیای مستقل شده پس از برگزیت فقط ۱۰ درصد تعرفه می‌پردازد.

البته، بریتانیا اصلاً آن قدر صادرات به آمریکا ندارد که این تفاوت تعرفه‌ای معنادار باشد. حتی می‌توان گفت همین ۱۰ درصد هم با توجه به تراز تجاری اش زیاد است، اما واقعیت این است که اگر بریتانیا در اتحادیه باقی مانده بود، مشمول همان تعرفه ۲۰ درصدی می‌شد. پس این یک فایده واضح برای برگزیت است (و تازه می‌توان درباره‌اش مذاکره هم کرد).

آمریکایی‌ها شاید بهتر درک کنند که ممکن است زمان ببرد تا فایده چنین اقدامات رادیکالی آشکار شود. به هر حال، تعرفه‌های ترامپ هم نوعی «برگزیت آمریکایی» است. ریشه‌های هر دو حرکت هم به دهه‌ها پیش بازمی‌گردد؛ در سال ۲۰۰۴، دولت تونی بلر در بریتانیا پس از گسترش اتحادیه اروپا، مرزهای کشور را به روی مهاجران اروپایی شرقی باز کرد. پیش‌بینی شده بود که حدود ۱۰ هزار نفر به بریتانیا بیایند اما تنها در سال اول، بیش از ۱۲۰ هزار نفر وارد شدند، چون بیشتر